

تو برادر من نیستی

سرشناسه: عباسی ولد، صادق؛ ۱۳۷۷ | **عنوان و نام پدیدآور:** تو برادر من نیستی؛
 خاطرات شهید محمد تاجبخش / مؤلف: صادق عباسی-ولد؛ محقق و مشاور: محمدحسین
 عباسی-ولد | **مشخصات نشر:** انتشارات شهید کاظمی، ۱۳۹۷ | **مشخصات ظاهری:**
 ۱۱۲ صفحه: مصور (رنگی) | **وضعیت فهرست نویسی:** فیا: ۹۰-۵۴-۸۵۷-۸۵۷-۶۰۰
 ۹۷۸-۶۰۰ | **موضوع:** تاجبخش، محمد، ۱۳۶۸-۱۳۹۶ | **شماره افزوده:** عباسی، محمدحسین،
 ۱۳۵۳ | **موضوع:** شهیدان مسلمان - سوریه - سرگرمی - شهیدان - ایران - بازماندگان -
 خاطرات | **رده بندی کنگره:** ۱۳۹۷/ت ۲۶۶ BP | **رده بندی**
دیویی: ۹۹۶/۲۹۷ | **شماره کتابشناسی ملی:** ۵۲۶۲۷۲۷ |

Iran -- Martyrs -- Biography -- Syria -- Imam martyrs -- Survivors -- Diaries |

تو برادر من نیستی | نویسنده: صادق عباسی-ولد | **انتشارات:** شهید
 کاظمی | **نوبت چاپ:** اول / تابستان ۹۷ | **شمارگان:** ۱۰۰۰ نسخه |
قیمت: ۷۵۰۰ تومان | **شابک:** ۹۷۸-۶۰۰-۸۵۷-۵۴-۹۰ | **مدیریت هنری و**
آماده سازی: مؤسسه شهید کاظمی | **طراح جلد:** عبدالمهدی آگاهمنش

دفتر مرکزی نشر و بخش قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران،
 طبقه اول، فروشگاه ۱۳۱ | **شماره تماس:** ۰۶-۳۷۸۴۰۸۴۴-۲۵
www.manvaketab.ir | سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۱۴۱۴۴۱



http://i.instagram.com/nashre_shahidkazemi



<https://telegram.me/Nashreshahidkazemi>

فهرست

- فصل اول: خاطرات خانواده و بستگان □□□ ۹
- فصل دوم: خاطرات دوستان □□□ ۲۵
- فصل سوم: خاطرات شاگردان □□□ ۶۱
- فصل چهارم: خاطرات همکاران □□□ ۱۰۳
- فصل پنجم: خاطرات هم‌زمان □□□ ۱۵۵
- فصل ششم: آلبوم تصاویر □□□ ۹۹

مقدمه

یک، دو، سه و حالا چهار! چهارمین شهید این خاندان است. شهادت در این خاندان، اتفاق تازه‌ای نیست، در زمان مردان این قبیله، پیری هست که گویی هنر تربیت شهید را از آسمان به سرپنجه‌های تدبیر او داده‌اند. رفته بودیم برای مرور خاطرات چهارمین شهید این خاندان، شهید مدافع حرم، محمد تاج‌بخش؛ اما با دیدن پدر بزرگ و تأمل روی حسنات و رفتارش، پیش از شنیدن خاطره‌ها، گویی یک دور کامل، شهید را مرور کردیم. نمی‌شود این مرد بزرگ را جامانده کاروان شهدا نامید. شهید پرور است و چه کسی تکلیف دارد شهید پروری کمتر از شهادت است؟

در هشت سال دفاع مقدس، سه بار خبر شهادت و دو بار خبر جانبازی، در خانه‌شان را کوبیده بود. دودایی و یک عمو به خیل شهدا پیوسته و پدر و پدر بزرگ، مدال جانبازی را برگردن آویخته بودند.

هشت سال دفاع مقدس تمام شده بود و شهادت داشت تبدیل به یک خاطره می‌شد؛ خاطره‌ای که باید آن را در میان کتاب‌ها جست‌وجو می‌کردیم. اگرچه تهاجم نظامی تمام شده بود؛ اما شبیخون فرهنگی از هر سوشدت گرفته

و محمد هم رزمنده‌ای دلسوز در سنگر مسجد و نگهبان حریم فرهنگ و دین مردم بود.

محمد در سنگر مسجد، مشغول جنگ با دشمنان فرهنگی بود که صدای شیپور جنگ، کمی آن سوتر از مرزها به گوش رسید. دشمن نگاه پراز طمعش را این بار بر حرمی دوخته بود که قلب محمد هماهنگ با عشق او می‌تپید. صدا از دهنش می‌آمد؛ حریم بانویی که بندبند وجود محمد با عشق او به هم متصل شده بود.

شیعه بودند، اهل خوزستان. شیعه را با غیرتش می‌شناسند و خوزستان را مهد غیرت باید دانست. جریح این دو غیرت در وجود محمد، او را مرد بی‌قراری ساخته بود که دیگر تا زمان نداشتنش، می‌دید حریم ناموس خدا، در مسیر نگاه آلوده اجنبی قرار گرفته باید می‌رفت. بی‌قراریش جز با ایستادن در برابر دشمنان حریم خدا آرام نمی‌گرفت. محمد بی‌سروصدا رفت و وقتی سرافراز روی دوش مردم تشییع می‌شد، تازه خیلی‌ها فهمیدند آن رزمنده سنگر مسجد، همین شهیدی است که دارد می‌رود سوی بهشت.

محمد عاشق امام هشتم بود. کسی چه خبر داد؟ شاید آخرین باری که به بهشت خدا، حریم آستان رضا علیه‌السلام رفت، برات شهادتش را گرفت. شهادت گوارای وجودش! کاش مرازش در کنار نامش، همیشگی فراروی راهمان باشد.